

نسبت قیام گوهرشاد با سیاست‌های فرهنگی رضاشاه

علی‌جان مرادی جو^۱

تاریخ دریافت: ۲۰ / ۰۶ / ۱۳۹۹

تاریخ پذیرش: ۰۵ / ۰۷ / ۱۳۹۹

چکیده

رضاشاه در راستای برنامه‌ها و اقدامات شبه مدرنیستی، وجود فرهنگ اسلامی را مانعی برای اهداف خود می‌دانست و سعی کرد به بهانه‌ی مدرن‌سازی ایران، شرایط را برای تحقق این اهداف فراهم آورد. بنابراین، ضمن در پیش گرفتن سیاست ناسیونالیسم گذشته‌گرا (باستان‌گرایی)، تجددگرایی (ایجاد جامعه شبه‌غربی) و سکولاریسم (جدایی دین از سیاست)، مذهب زدایی را در رأس برنامه‌های فرهنگی خود قرار داد و سیاست کشف حجاب یکی از این نمونه‌ها بود؛ که در نتیجه‌ی مقابله روحانیون و مردم با این سیاست‌ها، قیام گوهرشاد به وقوع پیوست. بر این اساس، مقاله حاضر بر آن است تا نسبت میان قیام گوهرشاد را با سیاست‌های فرهنگی رضاشاه بسنجد و راهبردهای وی را برای مبارزه با فرهنگ مذهبی بیان کند و نقش قیام گوهرشاد را در این زمینه مورد بررسی قرار دهد. حاصل این مطالعه تاریخی، ما را به این واقعیت رهنمون می‌سازد که قضیه کشف حجاب در راستای سیاست فرهنگی رضاشاه و به‌خصوص سیاست مذهب زدایی وی قرار داشت.

کلید واژه‌ها: رضاشاه، کشف حجاب، قیام گوهرشاد، مذهب زدایی، باستان‌گرایی، تجددگرایی.

استناد فارسی (شیوه APA، ویرایش ششم، ۲۰۱۰): مرادی‌جو، علی‌جان (۱۳۹۹، پاییز). «نسبت قیام گوهرشاد با سیاست‌های فرهنگی رضاشاه». *پژوهشنامه تاریخ، سیاست و رسانه*، سال سوم، شماره سوم، صص ۳۴-۱۳.

^۱ . استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه افسری و تربیت پاسداری امام حسین علیه السلام، تهران، ایران.

ایمیل: moradialijan@gmail.com

کپی‌رایت © ۲۰۱۰، ایسک (اندیشکده مطالعات راهبردی کریمه شیراز). این متن، مقاله‌ای برای دسترسی آزاد است که با توجه به استاندارد بین‌المللی CCA (Creative Commons Attribution) نسخه 4.0 توزیع شده است و به دیگران اجازه می‌دهد این اثر را با باریگری کنند، آن را با دیگران به اشتراک بگذارند و مطالب را اقتباس کنند.

۱. مقدمه

ورود رضاخان به قدرت از زمانی آغاز شد که هرج و مرج دولتهای مشروطه شرایط شکل‌گیری یک دولت مقتدر را فراهم آورده بود. رضاخان به‌عنوان یک نظامی صاحب‌منصب با دخالت مستقیم انگلیس و انجام کودتا پا به عرصه سیاست گذاشت و در فاصله سال‌های ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ ش. شرایط پادشاهی خود را فراهم آورد. او تحت تأثیر ناسیونالیسم مدرن و حمایت گروهی از روشنفکران تحصیل کرده قرار داشت، تمام تلاش خود را مصروف ایجاد دولت ملی به مفهوم غربی نمود. آنچه درباره حکومت در عصر پهلوی اول باید مورد توجه قرار گیرد، این موضوع است که حاکمیت در عصر رضاخانی از نوعی استبداد و دیکتاتوری متفاوت با استبدادها و دیکتاتورهای پیش‌بهره می‌برد که در آن تمام حوزه‌های زندگی از جمله فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور تحت تسلط نظام حاکم بود.

رضاشاه با پی‌ریزی حکومتی متجدد، ولی آمرانه تلاش نمود تحت لوای نوسازی تمام مظاهری که به نظر او کهنه بود و از عوامل عقب‌ماندگی ایران به‌شمار می‌آمدند، نابود نماید. وی با برداشتی سطحی از مدرنیسم و بدون توجه به مبانی فکری و فلسفی آن، با خریداری، نصب و به‌کارگیری تکنولوژی غرب، تلاش کرد این اقدامات را تنها راه برون‌رفت ایران از مشکلات اجتماعی - اقتصادی قلمداد کند.

تلاش برای نابودی و حذف فرهنگ دینی از جامعه در دوران پهلوی را باید در ماهیت رژیم و وابستگی آن به بیگانگان مورد جستجو قرار داد. تلاش مذبحخانه‌ای که از دوران رضا شاه آغاز شد و تا دوره محمد رضا ادامه یافت. اما در این تهاجم، هدف و پایه‌های اصلی را باید در وابسته بودن حکومت رضاشاه و اهداف استعماری جستجو کرد که در قالب اقدامات خصمانه و بخشنامه‌ها و سرکوب شدید دولتی آغاز شد ولی به علت عمق فرهنگ دینی در جامعه، رضا خان نتوانست جز به ظاهر؛ موفقیتی در حذف کامل دین از صحنه اجتماعی دست یابد.

در بررسی حوادث و وقایع تاریخ دوران رضا شاه، مجموعه اقداماتی هم‌چون تأسیس دانشکده معقول و منقول، ایجاد مؤسسه وعظ و خطابه، مقابله با مراسم سوگواری و عزاداری به بهانه مبارزه با خرافات، جلوگیری از برگزاری مجالس ترحیم، اجرای قانون نظام اجباری و مهاجرت علما به قم، واقعه قم، مبارزه با علمای دینی - سیاسی مانند آیت‌الله مدرس، متحدالشکل کردن البسه، امتحان گرفتن از طلاب و کشف حجاب و ... به چشم می‌خورد که در حقیقت، اقدامات عملی رضا خان در مقابله با اسلام و ارزش‌ها و مظاهر فرهنگ اسلامی تلقی می‌شود.

یکی از مهم‌ترین اقدامات رضاشاه در راستای سیاست اسلام‌زدایی، کشف حجاب بود. این سیاست که از ابتدای حکومت پهلوی به تدریج و گام به گام در بخش‌های از ساختار جامعه شروع شد در سال ۱۳۱۴ رسماً ابلاغ و اجرایی شد که در مقابله با آن، مردم به رهبری روحانیت، اعتراض و

قیام گوهرشاد (۱۸ تا ۲۲ تیرماه ۱۳۱۴) به‌وقوع پیوست. بر این اساس، سؤال اصلی مقاله این است که: چه نسبتی میان قیام گوهرشاد و سیاست فرهنگی رضاشاه وجود دارد؟ در ادامه به تبع این سؤال، دو سؤال فرعی دیگری مطرح می‌شود. بدین صورت که راهبردهای رضاشاه برای مبارزه با فرهنگ مذهبی چه بود و قیام گوهرشاد چه پیامدهایی داشت؟

۲. سیاست‌های فرهنگی رضاشاه

۱- **ناسیونالیسم گذشته‌گرا (باستان‌گرایی):** ناسیونالیسم که تعاریف متعددی از آن شده، حالت روحی است که فرد، عالی‌ترین حد وفاداری خود را نسبت به ملیت و میهنش ابراز می‌دارد. این مکتب را از یک سو به سه بخش لیبرال، توتالیتر و جدید (بابایی، ۱۳۶۹: ۷۵۶)، و از سوی دیگر به بخش‌های قومی، نژادی، مذهبی، زبانی و منطقه‌ای تقسیم کرده‌اند.

از اصول حاکم بر پروژه نوسازی دولت پهلوی، مقوله‌ای به نام ناسیونالیسم باستان‌گرا می‌باشد. که بر دو رکن اساسی ایرانی‌گرایی و شاه‌پرستی، بنیان گذاشته شده و از طریق آموزش و پرورش عمومی و رسانه‌های همگانی در سراسر کشور تبلیغ می‌شد.

از آن‌جا که رضاشاه نمی‌خواست ملی‌گرایی آمیخته با مذهب را ترویج نماید، برای ارائه ایدئولوژی جایگزین، به باستان‌گرایی و احیای آداب و سنن پیش از اسلام پرداخت. او ارزش‌های مذهبی را تحقیر کرد و با توجه به خود باختگی در برابر تمدن غربی، خصلت مبارزه طلبی در برابر بیگانگان را کم‌رنگ کرد. وی از سوی به اقلیت‌های ملی (مانند ترک‌ها، کردها و عرب‌ها) بی‌توجهی و تبعیض روا داشت و از سوی دیگر، به سلسله‌های ایرانی پیش از اسلام افتخار می‌کرد. او حتی به شیوه‌ای غیر عملی و گاه خنده‌آور، کوشید لغات عربی را از زبان فارسی بزدايد.

وی حتی شاه‌پرستی و شعار «خدا، شاه، میهن» را ترویج نمود. این فرضیه نادرست که اسلام و اعراب عامل زوال و عقب‌ماندگی تمدن ایرانی هستند و برخی از روشنفکران از زمان قاجار بر آن تأکید می‌نمودند، در زمان او شکل رسمی و دولتی به خود گرفت و حتی سلسله‌آثاری در همین راستا تألیف و ترجمه شد (احمدی، ۱۳۶۸: ۲۵-۲۲). خلاصه این‌که وی کوشید فرهنگ باستانی را به-جای فرهنگ ملی - اسلامی بنشانند.

ناسیونالیسم باستان‌گرا با تأکید اغراق‌آمیز بر تاریخ ایران پیش از اسلام و تقویت نقش ملیت ایرانی در مقابل مذهب، در پی ایجاد ملتی یکپارچه با زبان و فرهنگ واحد بود و با تأکید بر لزوم وجود پادشاهی قدرتمند برای ایجاد ایرانی مقتدر از فرهنگ ایران باستان، برای تقدس بخشیدن به شخصیت رضاشاه و بزرگ جلوه دادن اقدامات وی استفاده می‌کرد (هالیدی، ۱۳۵۸: ۶۷). در این راستا «دایره تنویر افکار عامه» با هدف تغییر محتوای کتاب‌های درسی در جهت احیای ارزش‌های

ایران باستان و تقدس بخشیدن به عظمت و شکوه نظام شاهنشاهی، در وزارت آموزش و پرورش ایجاد شد (Donald, 1975: 123)؛ همچنین فعالیت سازمان پسران و دختران پیش آهنگ با هدف نهادینه کردن ناسیونالیسم و شاه پرستی در ذهن کودکان و جوانان شدت یافت (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۶۸).

باتوجه به مطالب فوق اقداماتی چون: ۱- تصمیم نمایندگان مجلس مبنی بر دعوت دولت به تعمیر مقبره‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی (۱۳۰۳)، ۲- قانون تبدیل برج‌ها به نام‌های فارسی (۱۳۰۴)، ۳- تدوین آیین‌نامه به کارگیری سال شمسی به جای قمری (۱۳۰۶)، ۴- تأکید بر به کار بردن نام ایران به جای پرس و پرشیا (۱۳۰۹)، ۵- برگزاری مراسم سلام در حضور شاه (۱۳۱۲)، ۶- مراسم سلام شاهنشاهی و سرود ملی ایران (۱۳۱۴)، ۷- تغییر اسامی نقاط و شهرهای کشور به فارسی و نام‌های باستان (۱۳۱۴)، ۸- ایجاد سازمان پیشاهنگی (۱۳۱۴)، ۹- تدوین اساسنامه فرهنگستان زبان ایران (۱۳۱۴)، به عنوان مهم‌ترین برنامه‌های دولت در جهت ترویج باستان گرایی و ناسیونالیسم، برآمده از آن ارزیابی می‌گردد (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۶۸).

۲- تجددگرایی (ایجاد جامعه شبه غربی): احساس حقارت نسبت به پیشرفت‌های تمدن غرب و دغدغه رفع عقب ماندگی ایران، از جمله مباحث مهمی بود که به دنبال تأثیر امواج مدرنیته بر ایران، از دوره قاجار شروع شده بود. با تغییر رژیم از قاجار به پهلوی، فرصتی طلایی در اختیار تجددگرایان قرار گرفته بود تا با استفاده از اقتدار رضاشاهی، تا حد امکان ایران را غربی کنند و به کاروان پیشرفت و تمدن بشری برسانند. براین اساس، آموزش و پرورش، فرهنگ، صنعت، ارتباطات، ارتش و ساختار حقوقی کشور به شدت رو به غربی شدن نهاد. شهرها به سبک غربی درآمدند، بسیاری از سنت‌ها از جمله لباس سنتی ایرانی کنار نهاده شد، از زنان کشف حجاب گردید و اصلاحات غیر مذهبی، با شدت انجام شد. البته باید گفت غرب گرایی و اصلاحات در این دوره، بیش تر متکی بر احساسات بوده است تا عقلانیت (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۲). تقلید و اقتباس از پوسته بیرونی و ظاهری تمدن غرب، بی آن که به تحولات تاریخی و زیرساخت‌های جامعه غربی توجه شود، ویژگی مهم این دوره است.

برپایی جامعه‌ای شبه غربی، روح حاکم بر پروژه نوسازی در عصر پهلوی بود. دولت پهلوی اول برای گسترش طرز تفکر و نحوه سلوک غربی در میان تمامی طبقات و گروه‌های اجتماعی، اصلاحات گسترده‌ای را در نظام آموزشی، قضایی و اقتصادی کشور صورت داد. در سال ۱۳۰۶، علی اکبر داور، مسئول سازماندهی نظام جدید حقوقی کشور گردید (Young, 1948: 53). قوانین جدید بر مبنای قوانین کشورهای فرانسه، بلژیک، سوئیس و ایتالیا تدوین شدند و به تدریج نظام حقوقی غرب جایگزین محکمه‌های شرعی گردید (همبلی، ۱۳۷۱: ۳۶).

رضاشاه و بسیاری از روشنفکرانی که در پشت صحنه بودند، با برداشتی سطحی از مدرنیسم و سپس با اجرای آن در ایران، می‌پنداشتند بر معضل بزرگ عقب‌ماندگی کشور غلبه خواهند کرد. از این رو مسائلی چون تغییر پوشاک مردان و زنان، رواج مدهای جدید و وسایل زندگی نو، ایجاد

کلوپ‌ها و باشگاه‌ها، برگزاری میهمانی‌های مختلط همراه با رقص و موسیقی، برپایی کارناوال‌های شادی در خیابان‌ها و جز این‌ها مورد تقلید قرار گرفت. فهم ماهیت و عوامل مدرنیسم اروپایی تا بدانجا تنزل یافته بود که معیار پیشرفت را در کلاه لگنی (شاپو)، کشف حجاب و حتی توالف فرهنگی و وان حمام می‌دیدند. شاه آن‌گونه که صدراالاشراف در خاطرات خود نوشته است به هیئت دولت در خرداد ۱۳۱۴ گفته بود: «ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به شاپو بشود» (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۲).

دولت پهلوی اول با ایجاد نظام آموزشی مدرن و به‌کارگیری کامل الگوهای آموزشی خارجی (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۰۶) درصد ترویج ناسیونالیسم باستان‌گرا، غرب‌گرایی، شاه‌پرستی و به حاشیه بردن مذهب و روحانیون برآمد. اصلاحات آموزشی بیانگر گسستگی از سنت‌های اسلامی بود که تحول عمده‌ای در نظم اجتماعی ایجاد می‌کرد. اصلاح نوع پوشش و متحدالشکل نمودن لباس زنان و مردان به شیوه فرهنگی، بیش‌ترین نمود را در غربی‌سازی ظاهری جامعه داشت که نقطه اوج آن، کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ بود (جعفری، ۱۳۷۱: ۲۱).

با توجه به نکات پیش گفته، مواردی چون: الغای القاب و مناصب مخصوص نظام و القاب کشور (۱۳۰۴)، تغییر لباس رسمی کارکنان دولت به سبک البسه فرهنگی (۱۳۰۴)، متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخل مملکت (۱۳۰۷)، کشف حجاب (۱۳۱۴)، سازمان پرورش افکار (۱۳۱۷) (Banani, 1961: 57) و استفاده از برنامه‌های رادیو ایران (۱۳۱۹) از سری اقداماتی بود که در راستای ایجاد جامعه شبه غربی به اجرا درآمد (کرونین، ۱۳۸۳: ۲۰۸).

۳- سکولاریسم (جدایی دین از سیاست): گرایش به جدایی دین از سیاست و ایجاد نظام سکولار در ایران و به دیگر سخن، راندن دین از حوزه سیاسی و عمومی به حوزه شخصی، از جمله خواسته‌های روشنفکران سکولار و لائیک از زمان انقلاب مشروطه بود که آنان موفق نشده بودند آن را در قانون اساسی مشروطه جای دهند. دولت رضاشاه نیز در مرحله اول حکومت خود، تا زمانی که به استفاده ابزاری از دین و روحانیت نیاز داشت، بر آن تأکید نمی‌کرد؛ اما پس از استقرار حکومت و ثبات سیاسی - به ویژه به دنبال سفر به ترکیه و تأثیر پذیرفتن از اقدامات آتاتورک - کاملاً به سوی تز جدایی دین از سیاست - متمایل شد. به بیان دیگر حکومت او پیروزی طرفداران جدایی دین از سیاست را در پی داشت (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

هرچند رضاشاه سیاست‌های نوسازی را در حوزه‌های مختلف از جمله فرهنگی در این دوران به پیش برد، عدم اقبال عمومی و حتی ستیز با بخش اعظم سیاست‌های فرهنگی وی که خود را در قیام‌های مختلف فرهنگی و سیاسی و حتی نظامی نشان داد، بیانگر موفق نبودن وی در این سیاست هویت‌ساز بوده است.

مخالفت روحانیان و بسیاری از طبقات جامعه با قانون اتحاد لباس، مقابله با سیاست کشف حجاب که نمونه بارز آن، قیام مسجد گوهرشاد است و نیز ستیز با ایدئولوژی فرهنگی و سیاسی رضا شاه که در قالب نثر یا شعر از سوی بسیاری از روشنفکران تجلی یافت، جملگی نمودار عدم پذیرش فرهنگی است که رضاشاه بر ایرانیان تحمیل نمود. بی شک پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی بی‌اعتنایی نسبی به پهلوی دوم و توجه به مجلس نشان دهنده نارضایتی از رضاخان است.

بنابراین در پایان این بحث، این سؤال مطرح می‌شود که آیا اجرای سیاست‌های سه گانه فوق توسط رضاشاه در جامعه، ارتباط مستقیمی با سیاست مذهب زدایی وی نشان می‌دهد؟ آیا واقعاً در عمل چنین بود؟ در زیر به این سؤال در قالب ماهیت مذهبی رضاشاه و راهبرد وی در مبارزه با مذهب پاسخ داده خواهد شد.

۳. ماهیت مذهبی رضاشاه

سؤالی که عملکرد مذهبی رضاشاه در ذهن ایجاد می‌کند، این است که آیا او واقعاً فرد مذهبی بوده است یا خیر؟ در این زمینه نظرات مختلفی ابراز شده است. آن چه مسلم است، اگر فردی اعتقاد واقعی به مذهب داشته باشد، در تمام مراحل زندگی، اجرای اوامر مذهبی در رفتار و اعمال او ظاهر است و هرگز نمی‌تواند، اعتقادات مذهبی را زیر پا بگذارد. در این میان بعضی از مورخان معتقد هستند که رضاشاه یک شیعه واقعی بود، خلوص عقیده به خداوند و به مفهوم ولایت و پایه‌های تشیع داشت و بنیادهای دینی را احترام می‌گذاشت، ولی او به تفکیک دین از سیاست معتقد بود و به طرد خرافات نیز اصرار داشت. هم‌چنین از توجه رضاشاه به تحدید و تنظیم امور و نوسازی آستان قدس رضوی و آستان حضرت معصومه سلام الله علیها، احترام به مراجع روحانی به خصوص حاج شیخ عبدالکریم حائری، کمک شخصی برای ساختن پل شهرستان قم و افتتاح موزه قم به‌عنوان شواهدی برای خلوص اعتقادات مذهبی او یاد شده است (صفایی، ۱۳۵۶: ۱۱۲). در حالی که عملکرد رضاشاه نشان می‌دهد که او به هیچ اعتقادی پایبند نبوده است.

«سردار سپه ذاتاً به روحانیون علاقه‌ای ندارد و [برخی] روحانی نمایان را می‌شناسد که حقیقتی در وجودشان نیست، ولی به مصلحت با رؤسای آن‌ها خصوصیت [بخوانید: ارتباط برقرار] می‌کند و تا وقتی که بر ضد قشونی‌ها کاری نکنند تا یک اندازه خواهش‌های آن‌ها را انجام می‌دهد و آن‌ها را راضی نگاه می‌دارد... به هر صورت باید دانست نفوذ این طبقه که جای هر نفوذی را گرفته بود در حکومت کودتایی کم کم دارد به نقطه صفر می‌رسد و دست روحانی و روحانی نما از دخالت در سیاست به کلی کوتاه می‌گردد و این البته صلاح سیاست و روحانیت هر دو می‌باشد» (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۲۸۷).

واقعیت این است که رضاخان، شخصی بود که برای رسیدن به اهداف خود و صعود قدرت، حاضر به هر نوع تظاهر و دورویی بود و هیچ اعتقادی هم به مذهب نداشت. در مرحله اول به دینداری توانست:

«محبت خود را در قلوب عده‌ای مردم عوام که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دادند، جای دهد. در صورتی که قبل از آن که سردار سپه به مقام وزیر جنگی ارتقاء یابد، در محافل بهایی‌ها هم حاضر می‌شده و به آن‌ها می‌گفته که من هم از شما هستم و حضرات هم وی را از خود دانسته، خوشبخت بودند که هم‌کیش آن‌ها مقام حساس و ارجمندی را احراز نموده است. اما، همین که سردار سپه به مقام عالی‌تر رسید و به قول معروف خرش از پل گذشت، معلوم شد که اصولاً نسبت به هیچ یک از مذاهب اسلام و فرق معتقداتی ندارد. تظاهراتش صرفاً از روی عوام‌فریبی بوده است» (مکی، ۱۳۶۲: ۹۸).

بعضی از مورخان، عناد رضاخان با مذهب را بدون هدف و نقشه می‌دانند و معتقد هستند که هدف او رسیدن به قدرت مطلق بود که برای رسیدن آن، هر کسی و قشری را که مانع می‌دید، بی-رحمانه از بین می‌برد:

«رضا شاه یک صاحب نظر سیاسی نبود. او هیچ برنامه حساب شده‌ای برای نوسازی ایران نداشت و نقشه‌ای هم برای خلاص شدن از شر مشکل مذهبی‌گری، غیر مذهبی‌گری نکشیده بود. رضاشاه دو هدف مهم داشت که برای او چنان جدایی ناپذیر بودند که در حکم یک هدف به حساب می‌آمدند. او می‌خواست پاره‌ای از شکوه دیرین ایران را به این کشور بازگرداند و در مملکتی نوسازی شده، قدرت مطلق خود را استوار کند. اقدامات او برای رسیدن به این هدف‌ها با سرسختی و خشونت توأم بود و هر قدرتی که در راه موفقیت‌های او قرار می‌گرفت، بایستی تا جایی که امکان داشت بی‌رحمانه از بین می‌رفت. بنابراین استقلال ایلات، قدرت مالکان دربار قاجار و عقاید دموکراتیک و آزادی خواهان همگی در معرض حملات او قرار داشتند. قدرت مذهبی نیز ناگزیر، باید کاهش می‌یافت» (کاتم، ۱۳۷۱: ۲۱۷).

جلوگیری از قدرت مذهبی روحانیون، به عنوان یک عنصر قوی و مخالف دولت، به خصوص از جریان جمهوری خواهی رضاخان مطرح شد و جایگزین چنین نیرویی، نوعی باستان‌گرایی بود که ریشه در تاریخ ایران نداشت، بلکه زاده‌ی افکار همکاران متحد و متفکر رضاشاه بود. و در این میان همکاران رضاخان، همان کسانی هستند که ادعای تمدن و تجدیدی روشنفکری می‌کردند و روحانیون و مذهبیون را مرتجع قلمداد می‌کردند. ما نمی‌بینیم یک نفر از آن‌ها با آن دستگاه مبارزه کند و باز هم روحانیت و مذهبی‌ها هستند که مبارزه می‌کنند (آیت، ۱۳۶۳: ۱۲۶).

لذا، رضاخان نه تنها دیگر نیازی به روحانیون احساس نمی‌کرد، بلکه آن‌ها را مانع کار خود می‌دید. رضاخان قدرت روحانیون را، با توجه به نفوذ آن‌ها در میان توده مردم، مانع عمده‌ای بر سر راه خود می‌دید. عمده فشارها روی روحانیون بود که مستقلانه عمل می‌کردند. طبری معتقد است

حرکت کاهش قدرت روحانیون، با تشویق تجدد گرایانی بود که او را یاری می‌کردند و هم‌چنین استعمار انگلیس نیز در این حرکت سهمی بود. او می‌نویسد:

«وقتی از ایدئولوژی هیئت حاکمه در دوران رضا شاه سخن می‌گوییم نمی‌توان از رابطه رژیم با مذهب مطلبی به میان نیاورد. رضاشاه که در دوران صعود خود، پس از عوام‌فریبی‌های جمهوری خواهانه دست به تظاهرات مذهبی زد، به زیارت عتبات رفت. مدال مولای متقیان برگردن آویخت، در دسته‌های عاشورا شرکت جست و کاه بر سر ریخت، مجلس روضه‌خوانی به راه انداخت و خود در آن، انگشتان سوگواری بر پیشانی، حضور یافت. رضاشاه روش خود را به تدریج دگرگون نمود و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهب را به سود تجدد و اروپایی‌گری دنبال کرد... این واکنش رضاشاه علیه آن مذهبی بود که نمی‌خواست تن به مرکزیت بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگذاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قائل بود و از دیرباز حکومت‌های سلطنتی را جائز و غاصب می‌شمرد. تمایل رضاشاه به تضعیف روحانیت شیعه تنها با تمایلات خودش برای از میان برداشتن رقیب منشأ نمی‌گیرد. استعمار طلبان انگلیس نیز از دوران حوادث تنباکو و فتوای میرزا حسن شیرازی به‌عنوان مجتهد اعلم در نکشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات این نیرو را شناخته بودند» (طبری، ۱۳۶۰: ۲۴۶).

هدف رضاشاه تهاجم روز افزون به روحانیون و مذهب و به زیر سلطه درآوردن نیروی مقتدر روحانیون بود که در طول تاریخ ایران همواره یک قشر قوی و با نفوذ اجتماعی در مقابل حکومت و دولت وقت به حساب می‌آمدند. به‌طوری که، هرگاه وارد مبارزه و مقابله شده بود، با نفوذ و پایگاهی که در میان اقشار وسیع مردم داشت، توانسته بود حرف خود را به کرسی بنشانند و به موفقیت برسند.

دوم اینکه هدف رضاشاه کنترل امور مذهبی بود. او می‌خواست «مذهب رسمی را رام و قبضه کند و آن را به [مذهب] افراد معقول و مطیع استبداد سلطنتی بدل سازد.» (طبری، ۱۳۶۰: ۲۴۶). به عبارت کلی، مذهب دولتی را جایگزین مذهب رسمی سازد.

بنابراین در این دوره، رضاشاه با خشونت تمام سعی کرد به مقابله با روحانیت برخیزد و مظاهر مذهبی را از جامعه بزدايد و در این میان به هیچ اصولی هم پایبند نبود و هر شخصی را هم که سر راه اقدامات ضد مذهبی خود می‌دید، به راحتی از بین می‌برد. در مجموع می‌توان گفت که دوران شانزده ساله حکومت پهلوی اول، دوره خصومت شدید علیه فرهنگ و نهادهای اسلامی بود. در عین حال راهبرد وی برای مقابله با فرهنگ و نهادهای مذهبی چه بود؟ در ادامه به این مسأله می‌پردازیم.

۴. راهبرد رضاشاه در مبارزه با مذهب

رضاشاه راهبرد مبارزه با مذهب را در سه مرحله دنبال می‌کرد که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم:

۴-۱. همراهی

رضاشاه که به خوبی از میزان قدرت روحانیان در جامعه و تأثیرشان در کسب مدارج قدرت آگاه بود، در مراحل اولیه حکومت، سیاست همراهی و هم‌گرایی با علما را در پیش گرفت و با استفاده ازبزاری از مذهب و روحانیان، پله‌های قدرت را طی کرد. این دوره را می‌توان دوره اسلام‌نمایی یا اسلام‌پناهی رضاخان نامید. او در این دوره خود را کاملاً مطیع شرع نشان می‌داد و به شعائر مذهبی جامعه احترام می‌گذازد. او حتی در دسته‌های عزاداری امام حسین علیه السلام در ماه محرم - همانند عزاداران واقعی - سر برهنه می‌کرد و شمع به دست گرفته، پیشانی‌اش را گل مال می‌نمود. او با برپایی مجالس روضه، به عزاداران امام حسین علیه السلام خدمت می‌کرد و در مراسم احیای شب‌های ماه رمضان شرکت می‌جست. رضاشاه در سفر به عتبات عالیات در آذر ۱۳۰۳، با علما درباره قضیه حمله وهابی‌ها به مکه و مدینه و کربلا اظهار هم‌دردی کرد و با شرکت در جلسات آنان، نشان می‌داد خواستار اقدام عملی و جدی در این خصوص است. از سوی دیگر وی دستور به دستگیری افراد فاسد و بدکاره و ممنوعیت روزه خواری در ادارات می‌داد و قشون را تشویق به روزه گرفتن می‌کرد.

اقدام دیگر رضاشاه در این دوره، اظهار محبت به علماست. او طبق نظر آنان از جمهوری خواهی صرف نظر کرد، برای مشایعت علمای عتبات، نماینده می‌فرستاد و مهم‌تر این‌که به روحانیان قول می‌داد که اصول اسلامی معطل مانده در قانون اساسی مشروطه - از جمله اصل دوم متمم قانون اساسی، یعنی نظارت علما بر مصوبات مجلس - را عملی کند. هم‌چنین وی بر مندرجات مطبوعات، ناظر شرعیات تعیین کرد تا از درج مطالب خلاف شرع جلوگیری شود. به هر حال، او در این دوره، دو کار ویژه جذاب و اساسی برای دولت تعیین نمود: اجرای عملی احکام اسلام و تأمین رفاه عموم. جهت‌گیری این دو تاکتیک، دو قطب اساسی جامعه یعنی روحانیت و مردم بود. بنابراین عملکرد مذکور در این دوره، از رضاشاه چهره‌ای مؤمن، متدین، مذهبی متعصب و علاقمند به اسلام و روحانیت در بین عوام و خواص نمایاند و افکار عمومی جامعه را به خود جلب می‌کند؛ ضمن این‌که کارکرد امنیت بخشی و ایجاد نظم و ثبات در جامعه نیز به‌عنوان متغیری مکمل آن عمل می‌کرد.

رضاخان که این نقش را به‌خوبی ایفا کرده بود، موفق شد اعتماد علما را به جز کسانی چون سیدحسن مدرس، به خود جلب نماید. او به روحانیان قبولاند که نیت خیر اسلامی دارد و از همین رو بود که برخی از علما به او نزدیک شدند و برای پیشبرد اسلام به وی امیدوار گردیدند.

در خاطرات سلیمان بهبودی از کارگزاران آن زمان که بعدها رئیس تشریفات دربار محمدرضاشاه شد، آمده است که میهمانان و میزبانان رضاخان، صرفاً سیاستمداران معممی از قبیل سید محمد تدین، ضیاء الواعظین (بعدها سید ابراهیم ضیاء) و سید یعقوب شیرازی (بعدها انوار) نبودند که آشکارا از رضاخان هواداری می‌کردند، بلکه علمای پرنفوذی چون: امام جمعه خوبی، حاج آقا جمال اصفهانی، سید محمد بهبهانی، سید ابوالقاسم کاشانی، حاج سید نصرالله اخوی (تقوی)، آیت الله زاده خراسانی (مشهور به آقازاده) و آیت الله زاده شیرازی نیز در میان آن‌ها بودند. تحسین، حمایت، نظر

مثبت و یا دست کم رضا و تسلیم آنان طبعاً بی دلیل نبوده است. این دوره از کودتای ۱۲۹۹ آغاز شده و تقریباً تا سال ۱۳۰۶ ادامه داشت (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۴۱۱-۴۰۸).

۲-۴. محدود سازی

در آغاز این دوره که تقریباً از سال ۱۳۰۶ شروع می‌شود. دولت طی بیانیه‌ای، روحانیانی را که از اوضاع انتقاد می‌کردند، عامل مشوش‌سازی اذهان عمومی و القای نفاق و اختلاف معرفی می‌کند و اعلام می‌دارد که از این گونه القائات جلوگیری، و عوامل آن را تعقیب و مجازات خواهد نمود. در یکی از موارد در پی اعتراض آیت الله بافقی به بدحجابی ملکه و زنان دربار هنگام زیارت در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، رضاشاه همراه با دو ماشین نیروی مسلح و یک گروه نظامی وارد قم شد و بی آن که چکمه‌هایش را از پا درآورد به صحن حرم وارد شده او را کتک می‌زند. در این دوره اقدامات سکولاریستی دولت افزایش یافت و رضاشاه نیز هم‌چنین به سیاست ریاکاری مذهبی خود ادامه داد و گاه با ارسال هدایا برای برخی علما در تحییب قلوبشان می‌کوشید (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۱۳۳-۱۱۹).

۳-۴. مقابله و سرکوب

آغاز این دوره را می‌توان بعد از بازگشت رضاشاه از سفر ترکیه دانست. وی از بسیاری جهات همانند آتاتورک بود؛ بدین بیان که هر دو در صدد بودند جامعه چندپارچه خود را یکپارچه نموده، به صورت دولت - ملتی مدرن درآوردند و هر دو خواستار غربی کردن کشور خود بودند و هر دو سعی در مبارزه با اقتدار روحانیت در جامعه خود داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۳۶).

رضاشاه که در فرآیند سکولار نمودن جامعه ایران، می‌بایست مذهب را از حوزه عمومی خارج می‌کرد و به حوزه شخصی و خصوصی می‌راند، مجبور بود نفوذ روحانیان را در اجتماع محدود کند و چون روحانیت شیعه به دلیل ماهیت خود هرگز حاضر نبود از اجتماع و سیاست کناره گیرد؛ بنابراین مقابله و سرکوب آن‌ها در دستور کار قرار گرفت. او نه تنها با تشکیلات روحانیت برخورد نمود، بلکه با ارزش‌ها، نمادها، مظاهر سنتی و شعایر مذهبی نیز برخلاف دوره اول حکومتش به شدت مقابله کرد. ریچارد کاتم معتقد است:

«رضاشاه به خوبی آگاه بود که بخش عمده نفوذ و جاذبه روحانیت در میان مردم آن است که بسیاری از نمادها و مظاهر سنتی مثل ایام تعطیلی‌های مذهبی و مراسم مربوط به آن زیر نظر روحانیت هستند، از این رو کوشید نقش روحانیت را در این تشریفات و مراسم کاهش دهد» (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۸۱).

رضاشاه با استفاده از مطبوعات، روحانیت را مرتجع و واپس‌گرا، مخالف اصلاحات اجتماعی و نوسازی جامعه و وطن فروش معرفی کرد و اسلام را نیز دینی تحمیلی اعلام نمود که پس از حمله اعراب به ایران به زور مسلط شده است (کاتم، ۱۳۸۵: ۱۸۰).

کشف حجاب که پس از بازگشت از ترکیه صورت گرفت و اعتراض علما در شهرهای مختلف از جمله قم، اصفهان، شیراز و به ویژه مشهد را در پی داشت، از جمله اقدامات دیگر دولت رضاشاه بود؛ به گونه‌ای که نه تنها از کارمندان و مردم عادی خواسته می‌شد با زنان خود بدون حجاب در مجالس عمومی و خیابان‌ها ظاهر شوند، بلکه حتی از روحانیان و علما نیز چنین درخواستی صورت گرفت (مدنی، ۱۳۶۱: ۲۴۹).

جنگ مذهب زدایانه شاه، نه تنها به کشف حجاب - تحت عنوان تجدد و آزادی - محدود نمی‌شد بلکه وی در همه ابعاد اقدامات خود را پیش می‌برد؛ از جمله محدود یا ممنوع کردن مراسم سوگواری، تخریب برخی مدارس علمی و مساجد و تبدیل آن‌ها به مدارس جدید و پارک یا مخروبه، رواج علنی فحشا و منکرات، فروش علنی مشروبات الکلی، درج مطالب خلاف اسلام در مطبوعات، به راه انداختن کاروان‌های شادی و نیز تبلیغ این امر که ملت ایران ملت گریه است.

بی‌اعتنایی به شعایر مذهبی به حدی رسید که در اواخر سلطنت رضاشاه، حرکت کارناوال‌های شادی حتی در شب عاشورا نیز انجام می‌گرفت و کامیون‌ها و گروه‌های رقصه، با ساز و آواز و پایکوبی در شهر به گردش در می‌آمدند (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۱۵۱-۱۳۲).

سخت‌گیری برای مسافران به عتبات عالیات، جلوگیری از ارسال وجوه شرعی به علمای عتبات، حذف اوقات شرعی با تعیین ساعت محلی تهران به عنوان ساعت رسمی تمام نقاط ایران (به رغم اختلاف افق)، حمایت دولت از اقلیت‌ها و فرقه‌های مذهبی از جمله بهائیت، حمایت از روحانیان و روشنفکرانی مانند شریعت سنگلجی و احمد کسروی که از نظر علما منحرف محسوب می‌شدند و هم‌چنین رواج نوعی صوفی مآبی و درویش مسلکی و تبلیغ و ترویج ایدئولوژی شاهنشاهی، از جمله کارکردهای دولت رضاشاه در جنگ مذهب زدایانه‌اش در این دوره است (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۱۶۶-۱۵۱).

۵. کشف حجاب

از میان سیاست‌های فرهنگی دوران رضاشاه، تغییر پوشش مردان و زنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این سیاست که از آغاز تأسیس پهلوی در ایران به مرحله اجرا درآمده، بیش‌ترین توان و نیروی دستگاه‌های اجرایی و پلیس را در تمامی این دوران به خود اختصاص داد و این نشان دهنده اهمیت اجرای این سیاست در نزد حکومت جدید است.

تحول در نوع پوشش دارای سابقه طولانی‌تری است و از روندهایی چون تأثیر خانواده‌های خارجی مقیم ایران و مسافرت ایرانیان به اروپا نشأت می‌گرفت. در واقع تجددگرایی برخی افراد و خانواده‌ها در نخستین گام در تغییر نوع پوشش و لباس ظهور یافت.

به دنبال اجرای طرح ادغام نیروهای نظامی (قزاق و ژاندارمری) و متحدالشکل نمودن آن‌ها، رضاخان علاقمندی خود را به اشاعه این طرح در میان تمامی مردم نشان داد. نخستین گام در این راه در مرداد ۱۳۰۶ برداشته شد و هیأت وزیران به پیروی از اندیشه شاه در ۱۵ مرداد تصویب‌نامه‌ای گذراند و به موجب آن کارمندان دولت و شاگردان مدارس را موظف به پوشیدن لباس متحدالشکل (کت و شلوار و کلاه لبه‌دار) نمود (صفایی، ۱۳۵۶: ۳۸).

طرح تغییر لباس هم‌زمان با تبلیغ پیرامون پاسداری از ارزش‌های ملی صورت می‌گرفت، در حالیکه با اجرای این طرح، پوشیدن لباس‌های ملی ممنوع می‌شد (آوری، بی تا، ۸۸) و اهالی ایران در هر نقطه‌ای می‌بایست لباس‌های بومی خویش را به کنار می‌گذاشتند. اجرای این طرح نتایجی را به دنبال داشت، یکی از مهم‌ترین این نتایج از بین رفتن ملاک‌های مذهبی در زندگی اجتماعی بود. با عملی شدن طرح لباس متحدالشکل نگرش مذهبی نسبت به کفار رنگ می‌باخت و با هم‌رنگ شدن همه به سبک غربی، دافعه مثبت سابق به جاذبه منفی تبدیل می‌شد.

علاوه بر عللی که بر شمرده شد، تغییر لباس مردان مقدمه‌ای بود برای عادی‌سازی موضوع مهم‌تری که پس از این قرار بود مطرح گردد، یعنی کشف حجاب. هنگامی که شکل ظاهری مردان تغییر می‌یافت، در واقع غرور و غیرت آنان لطمه می‌دید و راه مشکل تغییر پوشش، تا حدی آماده گشت. از این رو بود که به جز منورالفکران، اکثریت جامعه ایران از تغییر لباس خود ناراضی بودند و در برخی نقاط، اظهار نارضایی منجر به حوادثی گردید. از جمله در شیراز، مردم با رهبری چند تن از روحانیون در مسجد وکیل اجتماع نمودند و به ابراز مخالفت با تغییر لباس پرداختند. کار شورش به جایی رسید که کارگزاران امر را مورد حمله قرار دادند. گفته شده که یکی از دلایل شورش عشایری در سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۰۷ اعتراض به استعمال کلاه پهلوی بود (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۱۷۳).

مرحله اول تغییر لباس مردم ایران که از ابتدای سال ۱۳۰۸ اجرا شد تا سال ۱۳۰۹ نسبتاً عملی گردید. تا این سال واکنش‌های مخالف در میان روحانیون، عشایر و سایر اقشار مردم چه با خشونت و چه از طریق تبلیغات و توجیهات کنترل شدند. در این سال‌ها روند تجددگرایی بدون موانع عمده- ای شتاب می‌گرفت و تقلید از سبک زندگی غربی در شهرها به ویژه در میان خانواده‌های مرفه به آسانی رواج داشت. تبلیغات مطبوعات، فیلم‌های سینما، رفت و آمد با خانواده‌های اروپایی، شرکت در مجالس رقص در کلوپ‌ها و امثال آن‌ها، همگی نشان از تحول اساسی در معیارهای زندگی در نزد طبقات شهری داشت.

موضوع کشف حجاب بانوان جزئی از مجموعه خواسته‌هایی بود که بسیاری از روشنفکران و متحدین پس از مشروطه در قالب آزادی زنان مطرح می‌کردند، روشنفکران اعم از مردان و زنان یکی از معضلات مهم اجتماعی ایران و از مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی ایران از غرب را اصول حاکم بر مسایل حقوقی و فرهنگی جامعه می‌پنداشتند و هنگام مواجهه با مشکلات اقتصادی،

سیاسی و اجتماعی ایران، تنها راه و یا شاید سهل‌ترین راه را اقتباس از کشورهای اروپایی می‌دانستند.

در سال ۱۳۱۱ با اجازه کنگره اتحاد زنان شرق، حضور نمایندگان ۱۰ کشور مانند ژاپن، ترکیه، هند، سوریه و مصر در تالار وزارت فرهنگ (مسعودیه) تشکیل شد (صدیق، ۱۳۴۵: ۳۰۵). در این کنگره که از ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۱۱ به طول انجامید، پیرامون ترقیات روزافزون زن‌های اروپایی و محرومیت‌های زنان کشورهای اسلامی و لزوم اقدامات جدی از سوی زنان روشنفکر بحث و گفتگو شد. نکته جالب توجه آن بود که با وجود نارضایتی شرکت‌کنندگان از اوضاع نابسامان خود از طرح مسایل جدید - که مسلماً کشف حجاب مهم‌ترین بخش آن بود - برای شوهران خود سخت بیمناک بودند (بامداد، ۱۳۴۷: ۶۰).

با جانشین شدن فروغی به‌جای مخبرالسلطنه از ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ سیاست‌های تجددگرایانه با سهولت بیش‌تری ادامه یافت و ۹ ماه بعد بود که سفر رضاشاه به ترکیه صورت گرفت. سفر رضاشاه به ترکیه که از ۱۲ خردادماه تا ۱۴ تیر سال ۱۳۱۳ به طول انجامید، نقطه عطف مهمی در برنامه کشف حجاب به شمار می‌آید. بسیاری از رجال و دست‌اندرکاران این دوره به اهمیت این سفر و اثرات آن بر سرعت بخشیدن به روند تجددخواهی و کشف حجاب اشاره کرده‌اند. به‌طور مثال مخبرالسلطنه رفع حجاب را سوغات سفر آنکارا می‌داند (هدایت، ۱۳۲۹: ۵۱۶). عیسی صدیق سفر ترکیه را علت مصمم شدن رضاشاه در اقدام برای کشف حجاب ذکر می‌کند (صدیق، ۱۳۴۵: ۳۰۱). و صدراشرف می‌نویسد:

«رضاشاه بعد از مسافرت ترکیه در اغلب اوقات ضمن اشاره به پیشرفت سریع کشور ترکیه از رفع حجاب زن‌ها و آزادی آن‌ها صحبت و تشویق می‌کرد» (صدر، ۱۳۶۴: ۳۰۲).

با آغاز سال ۱۳۱۴ تبلیغات حکومتی در مورد کشف حجاب به اوج خود رسید. پس از تعطیلات نوروز ۳۰ تن از بانوان متجدد طی یک برنامه هماهنگ بدون چادر در خیابان‌های تهران حضور می‌یافتند که از حمایت کامل دولت برخوردار بودند. در فروردین ۱۳۱۴ در شیراز مجلس جشنی در مدرسه شاپور (شعاعیه) برگزار شد. دختران دبستان (مهرآیین) به صف ایستاده و بعد از آن که لایحه را خواندند و سرود سراییدند به ورزش ژیمناستیک مشغول شدند. این موضوع مورد اعتراض یکی از روحانیون به نام فال اسیری واقع شد. در اردیبهشت ۱۳۱۴ وزیر معارف تعدادی از بانوان روشنفکر را که در خدمت معارف و مدارس بودند گردآورد و با تشکیل کانون بانوان، قدم دیگری در اجرای کشف حجاب صورت پذیرفت. با این حال هنوز هم توده‌های مردم در مقابل برنامه کشف حجاب مقاومت نشان می‌دادند و حتی زنان بی‌حجاب را به تمسخر می‌گرفتند. با شکل‌گیری پیشاهنگی در ایران، از آن به‌منظور تسهیل امر بی‌حجابی استفاده گردید و با گسترش پیشاهنگی دختران در مدارس بازار برنامه بی‌حجابی گرم‌تر گردید (به نقل از بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۹۰).

۶. قیام گوهرشاد

از ابتدای سال ۱۳۱۴ تبلیغات در جهت کشف حجاب با برپایی جشن‌هایی با حضور مقامات بلندپایه کشور آغاز شد و در اولین قدم علی اصغر حکمت در جشنی به این منظور در شیراز در تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۱۴ حضور یافت که منجر به اعتراض حسام الدین فام اسیری شد. هم‌چنین گفته شد که هم‌زمان با این برنامه در مشهد نیز در دبیرستان فردوسی جشنی برپا شد که رضاشاه در آن شرکت کرده و به والی خراسان دستور داد که در مراسم استقبال از او، دختران بی‌حجاب شرکت کنند. این امر موجب نگرانی شدید علما و مردم شد و آیت الله قمی طی تلگرافی انزجار خود را از این موضوع ابراز کرد. شاه در پاسخ اظهار داشت که این کار بدون اطلاع او بوده و حتی شخصاً رییس شهربانی مشهد را مورد ضرب و شتم قرارداد (یادواره آیت الله العظمی شیرازی، ۱۳۶۴: ۷۲).

به این ترتیب تا این زمان در نزد برخی از روحانیون هنوز این موضوع مسجل نشده بود که آیا رضاشاه از برنامه‌های کشف حجاب حمایت می‌کند یا نه؟ کما این که فال اسیری نیز در سخنان خود خطاب به مردم شیراز گفته بود که اعلیحضرت راضی به این قضایا نیستند (واحد، ۱۳۶۶: ۱۴۱). از این رو در مراسم جشنی که در تهران برپا شد حکمت وزیر معارف تصریح کرد که اقدامات انجام گرفته در شیراز خودسرانه نبوده و رأی شاه است که کشف حجاب باید صورت بپذیرد. به گفته آیت الله سید عبدالله شیرازی اخبار مربوط به این موضوع که در روزنامه درج شده بود به مشهد رسید و مقارن با آن آیت الله قمی نطقی ایراد کرده و گریسته و گفته بود که اسلام فدایی می‌خواهد و بر مردم است که قیام و عمل کنند و من حاضرم فدا شوم (واحد، ۱۳۶۶: ۱۴۲).

به دنبال سخنان ایشان، علما و اصناف مشهد با مخابره تلگراف‌های شدیدالحنی، مراتب خشم و انزجار خود را از این اقدام ضداسلامی ابراز داشتند (یادواره آیت اله العظمی شیرازی، ۱۳۶۴: ۷۲). روحانیون که خود از روند اقدامات اسلام ستیزانه و ضد ملی رژیم به تنگ آمده و از سویی محل ارجاعات و تظلم خواهی مردم مسلمان واقع شده بودند، در این باره به مشورت و چاره جویی برخاستند. در این میان آیت الله قمی تصمیم گرفت به تهران مسافرت نموده و با رضاشاه گفتگو نماید. درباره سفر آیت الله قمی، شیخ محمدتقی بهلول می‌گوید که ایشان با رضاشاه تلفنی صحبت کرد که در وقت تاجگذاری به ما قول دادی که اقدامی علیه شریعت نکنی. رضاشاه انکار کرده بود که کشف حجاب کرده و گفته بود خودتان بیایید تهران و مشاهده کنید و بدین وسیله ایشان را کشید تهران و محبوس کرد (به نقل از بصیرت منش، ۱۳۷۶، ۴۵۵).

به دنبال سفر آیت الله قمی به تهران (۸ یا ۹ تیر ۱۳۱۴) علمای مشهد تصمیم گرفتند جلساتی منعقد نمایند و پیرامون مسایل جاری کشور گفتگو کنند. این جلسات اکثراً در منزل آیت سید یونس اردبیلی برگزار می‌شد. علما طی اطلاعیه‌هایی مردم را نسبت به منویات پلید رژیم پهلوی آگاه کردند و آن‌ها را به اعتصاب و تحصن در مسجد گوهرشاد فراخواندند (یادواره آیت الله العظمی شیرازی،

۱۳۶۴: ۸۰). آن‌ها هم‌چنین تصمیم گرفتند همگی در مسجد گوهرشاد تجمع کنند و هر روز یکی از روحانیون اوضاع و احوال جاری کشور را برای مردم بازگو نمایند. با تجمع مردم در این مسجد، روحانیون و وعاظ در سخنانی، اهمیت و ضرورت حجاب در اسلام را بیان نمودند.

یکی از کسانی که از گناباد وارد مشهد شد و در مسجد گوهرشاد روی منبر رفت شیخ محمدتقی معروف به بهلول بود. رئیس اطلاعات شهربانی مشهد که قصد داشت تا از منبر رفتن بهلول جلوگیری کند آن‌چنان مورد ضرب‌وشتم قرار گرفت که کشته شد (واحد، ۱۳۶۶: ۲۲۸). مردم مشهد که از رفتار نیروهای انتظامی و شهربانی رژیم شاه خشمگین بودند به این ترتیب انزجار خود را از اقدامات حکومت بروز دادند، هرچند که این اقدامات آنان مقدمه رویارویی خونین با نظامیان شد.

با اطلاع یافتن شاه از اخبار مشهد، به مأمورین نظامی صریحاً امر شد که اگر تا فردا صبح آن جماعت را متفرق نکنند به بالاترین مجازات نظامی گرفتار خواهند شد. بنابراین با وجود حوادث و اتفاقات متعدد در زمان حضور مردم در مسجد گوهرشاد، نظامیان موقع اذان صبح وارد مسجد شدند و به مردم حمله کردند. این یورش نزدیک به دو ساعت به طول انجامید. شیخ بهلول پس از دقایق اولیه که دفاع را بدون فایده دید با تعدادی از همراهانش از معرکه گریخت (بهلول، ۱۳۷۰: ۸۴).

آن‌چه که بر عمق فاجعه می‌افزود آن بود که کامیون‌های بزرگ، اجساد کشته‌ها و زخمی‌ها را به خارج از شهر بردند و در گودال بزرگی دفن کردند و در واقع برخی زنده به گور شدند. آمار مقتولان و مجروحان این فاجعه به‌طور دقیق در دست نیست، در میان افواه مردم شماره هزار مقتول و مجروح متواتر بوده است. به‌طوری که بعداً به سرهنگ نوایی که برای بررسی موضوع به سمت ریاست شهربانی مشهد منصوب گردید، صورت داده شد ۷۰۰ نفر در مسجد گوهرشاد کشته شده بودند. به گفته یکی از پاسبان‌ها که در شب مذکور در صحنه حضور داشته دو سه هزار نفر کشته شدند (بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۴۷۲).

با پایان یافتن قیام گوهرشاد، رژیم در اقدامی نابخردانه تعداد زیادی از علما را بازداشت کرد، عده‌ای ترک وطن کرده و متواری شدند، عده‌ای تبعید شدند، برخی از مناصب دولتی برکنار شدند، خانه افرادی که به پناهندگان حادثه پناه داده بودند، تخریب شد و ...

۷. نتایج و پیامدهای قیام گوهرشاد

قیام خونین گوهرشاد لکه ننگ سیاهی بر دامن رژیم رضاشاهی گذاشت و چهره زشت دیکتاتوری نظامی را نشان داد. در سیاست داخلی، این قیام موجب تغییر مسئولان کشوری و لشکری مشهد شد و پس از آن کنار گذاردن فروغی از ریاست دولت و جایگزینی محمود جم انجامید. لیکن این تغییرات رویه ظاهری قضیه بود. در حقیقت سرکوبی قیام گوهرشاد نمایانگر مرگ

رجال محافظه کاری بود که سیاست‌های تجددگرایانه را با آن شتاب و سرعت قبول نداشتند. معتقدان سیاست‌های معتدلانه از آن پس دانستند که هرگونه درنگ و تأملی برخلاف اراده رضاشاه به نیستی و نابودی منجر خواهد شد. کنسول بریتانیا در ارزیابی خود از نتایج قیام گوهرشاد می‌گوید: «اگرچه نمایش قدرت نظامی قطعاً موجب تحلیل رفتن مخالفان شد، ولی کشتار مردم شکاف عمیقی بین شاه و ملت فراهم ساخت».

به اعتقاد او:

«قتل عام مشهد به زودی فراموش نخواهد شد و هرچند تمام نارضایی‌ها با اعمال فشارهای شدید به زیر زمین رانده می‌شود، ممکن است در زمان مناسب دیگری مثل مرگ رضاشاه سر بر آورد» (به نقل از بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۴۷۹).

با سرکوبی و قتل عام مردم مشهد بر میزان خفقان به شدت افزوده شد و چنان وحشت و اضطرابی ایجاد گردید که همگان مرعوب شدند. برای آن که با عمق این رعب و وحشت آشنا شویم، نظرات برخی از شاهدان این دوران را یادآوری می‌کنیم. آیه الله شیخ ابوالحسن شیرازی که به طور کلی واقعه گوهرشاد را زمینه‌سازی قبلی برای سرکوبی مردم و مرعوب نمودن آن‌ها می‌داند، می‌گوید:

«بعد از آن قضیه ترس عجیبی مردم را برداشته بود، کسی نمی‌توانست سخنی بر خلاف بگوید و باید پنهانی حرف می‌زد، مردم باید اطمینان از هم می‌داشتند تا می‌توانستند علیه آن‌ها (رژیم) یک حرفی بزنند، خفقان عجیبی بود» (واحد، ۱۳۶۶: ۱۳۶).

مهدی عبدخدایی معتقد است:

«بعد از واقعه مسجد گوهر شاد، مشهد خاموش و مرده و کشته شد» (واحد، ۱۳۶۶: ۲۵۳).

شیخ غلامحسین مصباح الهدی که اندکی پس از واقعه به مشهد رفته، در این باره می‌گوید:

«آن موقعی که من وارد مشهد شدم دیدم اختناق عجیبی است، یعنی حکومت نظامی نیست در ظاهر، ولی عملاً حکومت نظامی حکم فرماست. یعنی کار به جایی رسیده بود که دو نفر نمی‌توانستند بایستند و حرف بزنند. تا چند نفر می‌خواستند کنار هم بایستند پاسبان‌ها آن‌ها را متفرق می‌کردند» (واحد، ۱۳۶۶: ۳۰۴).

سرکوب مردم مشهد نشان داد که رژیم برای رسیدن به اهداف خود حتی حاضر است حرمت اماکن مقدس مذهبی را زیر پا بگذارد. این حادثه موجب گستاخ‌تر شدن مأمورین شد و آنان از روی ترس مجبور بودند دستورات مافوق را با خشونت و اجبار به اجرا درآورند. استعمال کلاه تمام لبه (بین المللی) به فاصله خیلی کم رواج یافت و در معابر، یک نفر صاحب منصب با چند پاسبان ایستاده و هرکس را می‌دیدند، حکم می‌کردند که فوراً کلاه تمام لبه تهیه کند و کلاه سابق (پهلوی) را پاره می‌نمودند. البته برخی از پیامدهای واقعه که بعضاً به آن اشاره شده از اهداف سیاست‌های فرهنگی

رژیم به شمار می‌رفت و چنان‌چه این قیام رخ نمی‌داد نیز به اجرا گذارده می‌شد، با این حال سرکوبی این قیام راه را برای اعمال این سیاست‌های ضد اسلامی آسان‌تر نمود. از جمله گفته شده اقامه نماز جماعت (به جز جماعت شیخ علی اکبر نهانندی) ممنوع گردید و از جلسات قرآن و وعظ در مسجد و غیر مسجد جلوگیری به عمل آمد (به نقل از بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۴۸۰). هم‌چنین ایجاد ممانعت از برگزاری مجالس روضه از دیگر پیامدهای فاجعه مسجد گوهرشاد بود. یکی از کسبه مشهد می‌گوید:

«خیلی خیلی خفقان بود، تا می‌توانستند مردم را اذیت و آزار کردند و دیگر کسی جرأت نمی‌کرد برای امام حسین علیه السلام عزاداری کند» (واحد، ۱۳۶۶: ۲۲۰).

اوضاع به گونه‌ای بود که حتی از جلسات چند نفری هم جلوگیری می‌شد و نمی‌گذاشتند سه نفر با هم روضه بخوانند. اگر کسی به مجلسی می‌رفت و نام امام حسین علیه السلام را می‌برد و گزارش می‌دادند، او را دستگیر می‌کردند، محاسنش را می‌تراشیدند و گاهی هم شکنجه و یا چند ماه زندان می‌کردند. بدیهی بود تأثیرات سرکوبی مردم مشهد محدود به همان شهر نشد. صدرااشراف در این باره می‌نویسد:

«شیوع اخبار مشهد در تهران و ولایات مردم را وادار به سکوت و اطاعت مطلق کرد ... سایر مردم هم که مقید و فنانیک بودند از ترس اهانت مامورین شهربانی کلاه شاپو را دفعتاً پوشیدند و حجاب زن‌ها هم به تدریج موقوف شد و زن‌هایی که زیاد مقید بودند از خانه بیرون نیامدند» (واحد، ۱۳۶۶: ۳۰۴).

می‌توان گفت مهم‌ترین تأثیر سرکوبی مردم مشهد، تسریع در روند کشف حجاب بود. سابق بر این، بر طبق دستور رضاشاه، وزیر معارف که مشغول برنامه‌ریزی به منظور برگزاری مجلس به‌عنوان روز آزادی نسوان بود، نامه‌ای به دفتر شاهنشاهی نگاشته بود، اما پس از چند روز پاسخ رسید که فعلاً به علت سردی هوا انعقاد مجلس جشن مناسب نیست و باید تا فصل بهار که هوا مساعد شود تأمل کنید. پس از مدتی در حالی که علی اصغر حکمت (وزیر معارف) در خوزستان به‌سر می‌برد تلگرافی از محمود جم رئیس الوزرا رسید به این مضمون که بر حسب امر همایونی زودتر مراجعت نمایید. او روز ۲۵ آذر ۱۳۱۴ به حضور شاه رسید و رضاشاه به وی گفت:

«سابقاً در جواب پیشنهاد شما گفتم که مجلس جشن سالیانه معارف را تأخیر بیندازید، اما حالا به مناسبت وقایعی که در خراسان پیش آمده و اشخاص مقصر تنبیه شده‌اند تأخیر مصلحت نیست هرچه زودتر مجلس خود را تشکیل دهید» (به نقل از بصیرت منش، ۱۳۷۶: ۴۸۲).

نکته دیگری که در مورد تأثیرات قیام گوهرشاد گفتنی است آن‌که شدت سرکوبی و کشتار مردم و اختناق و رعب و وحشت پس از آن و به ویژه صدمات و آزار و اذیت‌هایی که به روحانیون دستگیر شده و مؤثر در آن وارد آمد، موجب شده که برخی از افراد در تحلیل این واقعه، توطئه از قبل طراحی شده‌ای را به‌عنوان عامل این حادثه قلمداد کنند. به‌ویژه نحوه فرار بهلول از صحنه بر سوءظن آنان افزوده است. بهلول نیز خیانت نواب احتشام رضوی را به‌عنوان یکی از علل شکست قیام عنوان می‌-

نماید. در حالی که می‌بایست به جای انداختن تقصیر به گردن این و آن به دور از حب و بغض و احساسات به بررسی علل شکست و عدم موفقیت این قیام نشست. به نظر می‌رسد که عدم شناخت صحیح از نحوه برخورد با موضوع و درک مقتضیات روز و ناآگاهی از توان نیروهای خودی و دشمن، در حرکت مجموعه روحانیون خراسان، موجب دفع اقدامات یکدیگر شده است.

نکته مهمی که در شناخت موقعیت روحانیت در این دوره شایان دقت و مطالعه است، نقش وعاظ و گویندگان و خطباست. این موضوع که هیچ‌گونه سلسله مراتبی در نزد روحانیت شیعه وجود نداشت، به مبلغان مذهبی این اجازه را می‌داد که به تشخیص خود، به راهنمایی مردم بپردازند. البته خطبا و وعاظ همواره سعی می‌کردند با ارتباط برقرار کردن با مراجع، از آنان کسب تکلیف کنند، از جمله بهلول در سفری به نجف اشرف از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در مورد چگونگی خدمت به اسلام کسب تکلیف کرد و آیت الله اصفهانی به او این گونه تکلیف نمود:

«به فتوای من امروز درس خارج خواندن و برای اجتهاد کوشش کردن برای تو حرام است و منبر رفتن و برخلاف مقرراتی که رضاشاه پهلوی در ایران برخلاف قرآن اجرا می‌کند سخن گفتن، واجب عینی است» (بهلول، ۱۳۷۰: ۳۸).

به این ترتیب بهلول به گفته خودش از آیت العظمی سید ابوالحسن اصفهانی دستور مخالفت جدی با رژیم پهلوی را گرفت. گفتنی است که گرچه مبلغان مذهبی در ارتباط با مراجع تقلید بودند، اما هر حادثه و واقعه‌ای، نیازمند برخوردی مطابق با مصالح بود که مراجع و علمای داخل کشور به آن آگاهی و وقوف بیشتری داشتند و آن چنان نبود که یک دستور کلی برای تمام موارد و حوادث بتواند ملاک قرار گیرد. در عین حال در سفارش آیت الله اصفهانی به بهلول کاملاً احتیاط و حزم و دوراندیشی نمایان است و از این رو توصیه به جنگ سرد شده است.

به هر حال در واقعه گوهرشاد نقش اصلی بر عهده خطبا و وعاظ بود و رهبری آن با بهلول بود که مقلد مرجعی بود که در نجف اقامت داشت و امکان دسترسی به او و کسب تکلیف در زمانی کوتاه امکان‌پذیر نبود. دخالت روحانیون در این واقعه نه بر اساس یک برنامه‌ریزی منظم و هماهنگی در مبارزه، بلکه واکنشی ناگهانی بود که در مقام عمل دچار تردیدها و ابهاماتی گردید.

۸. نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب گفته شده، این نتیجه حاصل می‌شود که رضاشاه به‌عنوان پادشاه دیکتاتور ایران با توجه به شرایط نابسامان کشور در دوران مشروطه به قدرت رسید و سعی کرد خود را در قالب متجی مردم ایران معرفی نماید. وی در پوشش مدرنیزاسیون ایران، به حذف، تغییر و یا بی-اثرسازی فرهنگ اسلامی - ایرانی پرداخت و با این روش با به حاشیه راندن دین و مظاهر دینی راه نفوذ غرب به کشور را هموار ساخته و موجب شد، دول بزرگ اروپایی با هزینه کم به اهداف خود

برسند. این امر زمانی ملموس‌تر می‌گردد که با بررسی اقدامات اصلاحی رضاشاه نظیر کشف حجاب، محدود کردن علما و روحانیون، صنعتی کردن کشور و ... متوجه می‌شویم، هرچند او به توسعه کشور می‌پردازد، اما نگاهی به منافع قدرت‌های بزرگ داشته و سعی می‌کند اصلاحات و توسعه کشور، منافع آن‌ها را نیز پوشش دهد. بنابراین شانزده سال حکومت رضاشاه را می‌توان دوره دشمنی با فرهنگ و نهادهای اسلامی توصیف کرد؛ به طوری که آن‌چه غریبان و رضاشاه اقدامات خود را به نام اصلاحات و نوسازی در ایران قلمداد می‌نمودند، در واقع حمله شدید به فرهنگ، سنت‌ها و هویت ملی اسلامی - ایرانی به شمار می‌رفت.

رضاشاه در اجرای سیاست‌های فرهنگی جهت کاهش قدرت مظاهر دینی به خصوص روحانیون به ایجاد دانشکده معقول و منقول، مؤسسه وعظ و خطابه و تربیت روحانیون وابسته و مجیزگوی دست زد. به عبارت دیگر رژیم با این کار دست به نهادسازی مذهبی زد تا بدین وسیله روحانیون درباری تربیت کند و امور مذهبی را در دست گیرد و با تبلیغات وسیع علیه علمای مذهبی و ترویج افکار غلط به نوعی شکاف و جدایی میان روحانیون و توده‌های مردم ایجاد کرد.

در حقیقت، رژیم رضاخان با به کارگیری حربه‌های گوناگون سیاسی، تهاجم فرهنگی و تبلیغی وسیعی را علیه علمای مذهبی آغاز کرد و سعی کرد با این اقدامات قدرت روحانیون را کاهش دهد و در این راه تا نابودی حوزه‌ها و مدارس علمیه پیش رفت. این اعمال با مخالفت علما و روشنفکران مذهبی از سال ۱۳۰۶ با اعلامیه امر به معروف و نهی از منکر و مخالفت با قانون نظام اجباری شروع شد و تا کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ ادامه یافت.

قیام گوهرشاد یکی از قیام‌های اسلامی و مردمی تحت رهبری مراجع تقلید بود که در حفظ ارزش‌های اصیل اسلامی از جمله پوشش زنان و مقابله با سیاست‌های فرهنگی رضاشاه به وقوع پیوست و توانست پیامدهای مهمی بر جای بگذارد و این مسأله را نشان داد که میان سیاست‌های فرهنگی رضاشاه و مسأله کشف حجاب و به تبع آن قیام گوهرشاد نسبت مستقیمی وجود دارد و بعد از این قیام بود که ماهیت مذهبی رضاشاه شفاف‌تر شد و راهبرد سرکوب را در مقابله با مذهب در پیش گرفت.

در نهایت این که رضاشاه با دست‌اندازی به پایگاه مذهبی و ایجاد نهادهای مذهبی و حذف ظاهر دینی از جامعه، مانند حجاب و ممنوع کردن لباس روحانیت و اجرای قانون متحدالشکل کردن البسه، ممنوع کردن مراسم سوگواری و برگزاری مجالس ترحیم سعی کرد به مقابله آشکار با اسلام و ارزش‌های آن برخیزد؛ و در این راه تنها با استفاده از زور و نیروی سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت و با کمک سرنیزه‌ها توانست چند صباحی به حکومت دیکتاتوری خود ادامه دهد و استبداد را حاکم سازد؛ اما هرگز نتوانست ارزش‌ها و باورهای مردمی را که از مذهب و عمق باورهای دینی مردم سرچشمه می‌گرفت در نطفه خفه سازد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). **ایران بین دو انقلاب: از مشروطه تا انقلاب اسلامی**. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه چی، تهران: نشر مرکز.
- آوری، پیتربی (تا). **تاریخ معاصر ایران: از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲**. ج ۲، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: عطایی.
- آیت، حسن (۱۳۶۳). **درس‌هایی از تاریخ سیاسی ایران**. تهران: حزب جمهوری اسلامی.
- احمدی، حمید (۱۳۶۸). **قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه یا واقعیت**. تهران: نشر نی.
- بامداد، بدالملوک (۱۳۴۷). **زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید**. تهران: ابن سینا.
- بصیرت منش، حمید (۱۳۷۶). **علما و رژیم رضاشاه**. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج.
- بهلول، محمدتقی (۱۳۷۰). **خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد**. تهران: مؤسسه امام صادق (ع).
- بی‌نا (۱۳۶۴). **چهره‌ای پر فروغ از مشعلداران اسلام و فقاقت و انقلاب، یادواره آیت الله العظمی شیرازی**. تهران: مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی امام امیرالمومنین (ع).
- جعفری، مرتضی و دیگران (۱۳۷۱). **واقعه حجاب**. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱). **حیات یحیی**. ج ۴، تهران: عطار.
- صدر، محسن (۱۳۶۴). **خاطرات صدراالاشراف**. تهران: وحید.
- صدیق، عیسی (۱۳۴۵). **یادگار عمر**. ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۵۶). **رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران**. تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- طبری، احسان (۱۳۶۰). **ایران در دو سده پیشین**. تهران: حزب توده ایران.
- علی بابایی، غلامرضا (۱۳۶۹). **فرهنگ علوم سیاسی**. ج ۲، تهران: ویس.
- کاتم، ریچارد (۱۳۷۱). **ناسیونالیسم در ایران**. ترجمه فرشته سرلک، تهران: نشر گفتار.
- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۷۹). **دولت و جامعه در ایران**. ترجمه حسن افشار، تهران: مرکز.
- کرونین، استفانی (۱۳۷۷). **ارتش و حکومت پهلوی**. ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: خجسته.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۹). **تاریخ سیاسی معاصر ایران**. قم: دفتر انتشار اسلامی.
- مکی، حسین (۱۳۶۲). **تاریخ بیست ساله ایران**. ج ۴، تهران: نشر ناشر.
- واحد، سینا (۱۳۶۶). **قیام گوهرشاد**. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- هالیدی، فرد (۱۳۵۸). **دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران**. ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر.
- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه) (۱۳۲۹). **خاطرات و خطرات، توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من**. تهران: شرکت چاپ نگین.
- همبلی، گاوین (۱۳۷۲). **سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی**. ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو.

- Banani, Amin (1961). **the Modernization of Iran (1921-1945)**. Stanford: University Press California.
- Donald, Wilbod (1975). **Reza shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran**. new yorkm Exposition.
- Young, T. Cogley (1948). "the Problem of Westernization in Modern". **the Middle East Journal**.



شعبہ گاہ علوم انسانی و مطالعات اسلامی

رسالہ علوم انسانی

۴